

جستارهایی در فلسفه و کلام، سال چهل و هشتم، شماره پیاپی ۹۷
پاییز و زمستان ۱۳۹۵، ص ۱۲۳-۱۰۹

نقد نظریه مؤید الدین جندی در خاتم الاولیاء بودن ابن عربی*

دکتر سیدحسین سید موسوی

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: shmosavi@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

یکی از مباحث مهم عرفان نظری در اسلام بحث از خاتم الاولیاء است. عرفا معتقدند هر آنچه در هستی و کائنات وجود دارد مظهري از مظاهر حق تعالی است. خداوند دارای صفات و اسمائی است و هر یک از آنها در جهان نیازمند مظهري است تا خود را نشان دهد. یکی از اسمای مهم خداوند ولی است، پس آن نیز نیازمند مظهري است که اولیای الهی مظاهر این ولایت هستند. از آنجا که جهان و مظاهر الهی روزی به پایان می‌رسد، لازم است مظهر اسم ولی نیز دارای خاتمی باشد که با ظهور او جهان به پایان برسد. در اینکه این خاتم کیست در آثار ابن عربی از حضرت عیسی (ع)، حضرت مهدی (عج) و خودش نام برده شده است. در این مقاله بر آنیم که دیدگاه مؤید الدین جندی یکی از شارحان ابن عربی و فصوص الحکم را که اصرار فراوانی بر خاتم بودن ابن عربی دارد، طرح و سپس نقد کنیم و ضمن اشاره‌ای کوتاه به دیدگاه قیصری اثبات کنیم که ابن عربی نمی‌تواند خاتم اولیاء باشد.

کلیدواژه‌ها: ابن عربی، جندی، خاتم اولیاء، حضرت مهدی (عج)، قیصری

* تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۵/۰۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۴/۱۰/۲۱.

مقدمه

در عرفان اسلامی یکی از مباحث مهم بحث از ختم ولایت است. هر چند ولایت یک امر الهی است و طبق دیدگاه ایشان نبوت امری بشری، اما در عین حال از آنجا که هر چه در دنیا وجود دارد سرانجام روزی به پایان می‌رسد، ولایت نیز باید خاتم داشته باشد، چنانکه نبوت خاتم داشته است. به طور طبیعی با از دنیا رفتن خاتم اولیاء دنیا به پایان می‌رسد و ظهور او یکی از نشانه‌های قیامت و برپایی رستاخیز است. (قیصری، مقدمه‌ی قیصری بر شرح تائیه ابن فارض، ۲۷۹)

در تعیین خاتم اولیاء نزد عرفاء اختلاف وجود دارد. ابن عربی از جمله عارفانی است که به این موضوع به طور تفصیلی و در جای جای آثار خود به ویژه در فتوحات مکیه، فصوص الحکم و عنقاء مغرب پرداخته است. اهمیت این امر زمانی روشن می‌شود که بدانیم وی کتاب عنقاء مغرب را تنها به همین موضوع اختصاص داده است. عبارات وی در تعیین نام خاتم اولیاء دارای تشبث و اختلاف است، وی سه نفر را مطرح کرده است: حضرت مسیح (ع)، حضرت مهدی (عج) و خودش. هر چند در میان عارفان مسلمان افرادی همچون سید حیدر آملی و به تبع ایشان برخی از شارحان مکتب وی علی (ع) را نیز مطرح کرده‌اند. ما در این مقاله بر آنیم که دیدگاه دو شارح فصوص الحکم، جندی و قیصری را که ادعای خاتمیت را برای وی دارند طرح و آن را نقد کنیم. به ویژه آن‌که جندی در شرح خود اصرار فراوان بر خاتمیت ابن عربی داشته و در این باره اقدام به تألیف یک رساله کرده است هر چند آن رساله در اختیار ما نیست، اما وی در شرح خود بر فصوص الحکم سعی کرده است برخی از آن دلایل را گردآوری کند.

ولایت

ولایت از کلمه ولی به معنای قرب و نزدیکی است. و یکی از صفات خداوند و شأنی از شئون ذاتی اوست. قرآن در ۳۷ آیه خداوند را ولی مؤمنین معرفی کرده است، از جمله آن‌ها:

۱- «آیا به جای او ولی برای خود گرفته‌اند؟ خداست که ولی است و اوست که مردگان را زنده می‌کند.» (شوری: ۹)

۲- «و اوست کسی که باران را، پس از آنکه مردم ناامید شدند فرو می‌آورد و رحمت خویش را می‌گستراند و هموست ولی ستوده.» (شوری: ۲۸)

با توجه به اینکه ولایت از شئون ذاتی حق است، اقتضای ظهور داشته و بایستی در خارج مظهري داشته باشد. این صفت نسبت به غیر خداوند عمومیت دارد، چرا که نسبت او به همه اشیاء مساوی است. پس هیچ شیئی در جهان نزدیک‌تر از شیء دیگر به خداوند نیست، و هیچ شیئی از او نسبت به شیء دیگر دور

نمی‌باشد. اسم ولی باطن اسم الله است؛ زیرا ولایت از الهیت پنهان‌تر می‌باشد، بدین ترتیب ولایت راز پنهانی است که با راز دیگری پوشیده شده است.

حکیم ترمذی در کتاب ختم الاولیاء^۱ می‌گوید: اولیاء نزد ما دو گروه‌اند: اولیای «حق الله» و اولیای «الله». ولی «حق الله» مردی است که از مستی خویش به هوش آمده باشد و به سوی خداوند توبه و بازگشت کرده باشد. او با این توبه برای خدا عزم وفا نموده است. لذا به آنچه که مراد او از وفا کردن است دقت می‌نماید. آن وفا عبارتست از: حراست و نگهداری اعضای اعضای هفت‌گانه بدن که عبارت‌اند از: زبان، گوش، چشم، دست، پا، شکم و زیر شکم؛ بنابراین آن‌ها را در کار خودشان صرف نموده و فکر و همتش را در این حراست صرف نموده تا استقامت و پایداری یابد. این شخص فردی است که واجبات را به جا آورده و حدود را مراعات می‌کند و به امور دیگر نمی‌پردازد. بدین ترتیب این اعضا را حفظ کرده تا وفای به عهد خدایش را عملی کند. لذا نفسش سکون یافته و اعضایش آرام گرفته است.

سالک هوشیار به راست و چپ نمی‌نگرد. ابتدا از شهوت‌های معاصی پرهیز می‌کند و سپس از شهوت‌های حلال می‌پرهیزد. بعد از آن از شهوت‌های طاعات و اختیار احوال خودداری می‌کند همان‌طور که از حرام دوری می‌کرد. پس از آن از هر چه بر نفسش خطور می‌کند می‌پرهیزد و نزد خود می‌گوید: این نفس من است که حجاب بین من و بین پروردگرم می‌باشد، بنابراین تا خواست نفس من با من است، مرا از پروردگرم باز می‌دارد، در این حال به حیرت و سرگشتگی افتاده و صداقتش منقطع می‌گردد و در نتیجه می‌گوید: چه کنم که از نفسم شیرینی این چیزها را بیرون کنم؟ می‌داند که بر این امر قادر نیست، همچنان‌که نمی‌تواند موی سیاه را سفید کند.

در این هنگام رحمت الهی او را دریافته و بر او رحمت آورده و در یک لحظه قلبش به پرواز آمده و در محل قرب الهی نزد صاحب عرش باز ایستاده و روح قرب و بوی نسیم آن را می‌یابد. در فضای آن به گردش در آمده و در عرصه توحید او ساکن می‌شود. چنین فردی ولی «حق الله» است که در مرتبه‌اش به سوی خداوند رهسپار است. سالک در این حال ممکن است از مرتبه خویش عدول کرده به هوای نفس روی آورد و در واقع ملازم مرتبه خود نباشد، و ممکن است در مرتبه‌اش ثابت بوده و سیر تکامل خویش را ادامه دهد. اما اولیاء «الله» کسی است که در مرتبه‌اش ثابت است، به شرط‌ها وفا کرده همچنان‌که به صدق و رازش وفا کرده و به صبر و طاعت عمل نموده است؛ بنابراین واجبات را به جا آورده و حدود را حفظ نموده و ملازم مرتبه‌اش شده است.

۱. ختم الاولیاء تصحیح عثمان یحیی فصل اول، ص ۱۱۷. شایان ذکر است این کتاب با دو عنوان به چاپ رسیده است؛ یکی با عنوان ختم الاولیاء توسط عثمان یحیی و شیخ عبد الوارث و دیگری با عنوان سیره الاولیاء توسط رانکه. در مقاله‌ای مستقل روشن کرده‌ایم که عنوان ختم الاولیاء از سیره الاولیاء صحیح‌تر است.

چون خداوند او را در این حال ملاحظه نمود وی را از آنجا به ملک جبروت انتقال می‌دهد تا به سلطان جبروت، نفسش را پایداری بخشد تا خوار و فروتن شود، سپس از آنجا به ملک سلطان نقلش می‌دهد تا تهذیب شده و آن بزرگی و عزت که در نفسش هست و اصل شهوت‌ها است گذاشته گردد و از وی دور شود، بعد از آنجا نقلش داده و به ملک جلال می‌رساند تا ادب شود، پس از آن، به ملک جمال نقلش می‌دهد تا پاک گردد و بعد از آن به ملک عظمت نقلش می‌دهد تا مطهر و پاکیزه شود، سپس به ملک هیبت انتقالش می‌دهد تا تزکیه شود و بعد از آن به ملک رحمت انتقالش می‌دهد تا وسعت و بزرگی یابد، سپس او را به ملک بهاء و روشنی نقل می‌دهد تا تربیت و مراقبتش نماید و بعد از آن به ملک بهجت و سرور انتقالش می‌دهد تا طیب و پاکش سازد. سپس به ملک فردانیت برده تا متفردش سازد. این فرد همان است که تمام بهره و نصیب خویش را از اسماء الهی گرفته و از جانب پروردگار می‌باشد. چرا که با باطنی که صفات از او منقطع است، به پایان اسماء الهی می‌رسد. (ر.ک: خواجوی، ترجمه فتوحات مکیه ابن عربی، ۶/۷۳-۶۷) چنان‌که ملاحظه می‌شود، ترمذی برای خاتم اولیاء سیر و سلوک دهگانه را تنظیم کرده است که پس از طی تمامی مراحل به عالی‌ترین درجه قرب می‌رسد.

ابن عربی خاتم اولیاء

دو تن از شارحان فصوص الحکم، ابن عربی را خاتم اولیاء دانسته‌اند. موید الدین جنیدی و قیصری. هر چند قیصری آن را با شک و تردید مطرح می‌کند، اما در عین حال در برخی از آثارش به آن اشاره کرده است. قیصری هیچ دلیلی بر اینکه او خاتم اولیاء است نمی‌آورد.

قیصری

داود بن محمود بن محمد قیصری^۱ به طور قاطع از خاتمیت ابن عربی سخن نمی‌گوید و دفاع نمی‌کند. حتی در آثارش از عبارات‌های ابن عربی در فتوحات کمک می‌گیرد و خاتم اولیاء را فردی دیگر معرفی می‌کند. عبارات وی در این خصوص بدین شرح است:

۱- در شرح بیت ۴۹۹ تائیه ابن فارض می‌گوید: «وقد ذکر بیان هذه المراتب وعدد الاولیاء القائمین بها مشبعاً شیخنا الكامل قطب الاولیاء المحققین خاتم الولاية محیی الملة و الدین...» (قیصری، شرح القیصری علی تائیه ابن الفارض الکبری، ۱۳۰)

۱. یکی از شارحان معروف فصوص الحکم ابن عربی که شرحش مورد توجه ویژه مدرسان عرفان قرار گرفته و به همراه مقدمه‌اش، قرن‌ها تدریس شده است. وی متوفای ۷۵۱ هجری است.

۲- در شرح فص شیخی در ذیل عبارت «و لما مثل النبی (ص) النبوة بالحائظ...» پس از توضیحاتی از عبارات خود ابن عربی از فتوحات می‌گوید: «و الظاهر مما وجدت فی کلامه (رض) فی هذا المعنى أنه خاتم الولاية المقيدة المحمدية لا الولاية المطلقة» (قیصری، شرح فصوص الحکم، ۴۱۳)

۳- در شرح فصوص الحکم بعد از اینکه عبارت ابن عربی در فتوحات (۲/ ۵۰) را می‌آورد: «و استحق ان يكون لولايته الخاصة ختم يواطى اسمه اسمه و يجوز خلقه و ما هو بالمهدى المسمى المعروف...» می‌نویسد: «و الكل اشارة الى نفسه (رض) و الله اعلم بالحقايق...» (همان، ۴۶۵)

این جمله آخر قیصری حکایت از شک وی در این خصوص دارد، چراکه خود از فتوحات مواردی را نقل می‌کند که با این تعبیر سازگاری ندارد.

۴- مقدمه قیصری بر شرح تائیه ابن فارض: «قال شيخنا المحقق خاتم الولاية المحمدية: لاندعنى إلا بياعبدها فانه اشرف اسمائى» (قیصری، مقدمه‌ی قیصری بر شرح تائیه ابن فارض، ۲۶۹)

وی در همین رساله تحت عنوان «فی ختم الخلافة»، پاسخ ابن عربی در سؤال سیزدهم از سؤالات حکیم ترمذی (ابن عربی، الفتوحات المکیة، ۲/ ۴۹) را می‌آورد و عبارت ابن عربی را به طور کامل مطرح می‌کند. «و أما ختم الولاية المحمدية فهو لرجل من العرب، من أكرمها أصلاً و يدل. و هو فى زماننا هذا موجود. عرفت به سنة خمس و تسعين و خمس مائة. و رأيت العلامة التى قد أخفاها فيه الحق عن عيون عباده. و كشفها لى بمدينة فاس. حتى رأيت خاتم الولاية منه. و هو خاتم النبوة المطلقة. لا يعلمه كثير من الناس. و قد ابتلاه الله تعالى بأهل الإنكار عليه، فيما يتحقق من الحق فى سوره. و كما أن الله تعالى ختم بمحمد (ص) نبوة التشريع، كذلك ختم الله تعالى بالختم المحمدى الولاية التى تحصل من الوارث المحمدى، لا التى تحصل من سائر الأنبياء (ع)، فإن من الأولياء من يرث ابراهيم، و منهم من يرث موسى و عيسى. فهؤلاء يوجدون بعد هذا الختم المحمدى، و بعده لا يوجد ولى على قلب محمد (ص). هذا معنى ختم الولاية المحمدية. و أما ختم الولاية العامة، الذى لا يوجد بعده ولى، فهو عيسى (ع)». (همان، ۲۷۹)

ترجمه: اما ختم ولایت محمدیه به وسیله مردی خواهد بود از عرب از گرامی‌ترین اصل‌ها و نسل‌ها که هم اکنون در زمان ما موجود است، او را به سال ۵۹۵ شناخته و در وی علامتی را که خداوند از چشم بندگان پنهان و پوشیده داشته است، دیدم. خداوند آن را در شهر فاس برای من کشف کرد تا جایی که خاتم ولایت را از آن او دیدم. او خاتم ولایت خاصه است. بسیاری از مردم او را نمی‌شناسند و از او خبر ندارند که خداوند او را به اهل انکاری که حقایق متحقق در باطن او را باور ندارند، مبتلا کرده است و همان طور که نبوت تشریع به وسیله حضرت محمد صل الله علیه وآله ختم شده، به وسیله ختم محمدی

هم ولایت حاصل از وارث محمدی ختم می‌شود، نه ولایتی که از انبیای دیگر حاصل می‌شود؛ زیرا که بعضی از اولیاء وارث ابراهیم‌اند، و بعضی وارث موسی و عیسی، که ولایت اینان پس از ختم ولایت محمدی هم باقی مانده، دوام خواهد یافت، اما دیگر هیچ ولی دیگری بر قلب محمد صلوات الله علیه وآله وجود نخواهد داشت، و همین است معنی ختم ولایت محمدی. ختم ولایت عامه با حضرت عیسی است که پس از وی، ولی دیگری نخواهد آمد.

نتیجه: چنان‌که ملاحظه شد، قیصری در سه جا تنها از لفظ خاتم ولایت به عنوان صفت یاد می‌کند و در مورد آخر با شک و تردید نام می‌برد. در مورد چهارم به صراحت و مستند به ابن عربی خاتم اولیاء را فرد دیگری معرفی می‌کند. بنابراین نمی‌توان قیصری را از کسانی دانست که معتقد به خاتمیت ابن عربی است.

مؤید الدین جندی

اما مؤید الدین جندی نسبت به این موضوع تعصب ویژه دارد تا جایی که او را تا حد عصمت بالا می‌برد. ابن عربی در مقدمه فصوص الحکم بعد از اشاره به رویای خود می‌نویسد:

«از خداوند خواستم که مرا در این حال و در همه حال‌ها در زمره بندگان قرار دهد که شیطان بر آنان راه ندارد و مرا در آنچه بر قلمم جاری می‌شود و بر زبانه می‌آید و بر قلبم می‌گذرد تأیید و حفظ خود به القای رحمانی و نفس قدسی در درون جانم، مخصوص گرداند تا در آنچه می‌گویم ترجمان او باشم نه آن که از خود بگویم» (ابن عربی، فصوص الحکم، ۴۷؛ با استفاده از ترجمه محمد علی موحد و صمد موحد، با اندک تصرف، ۱۳۴)

جندی در ذیل عبارت «فی جمیع ما یرقمه بنانی» (آنچه بر قلمم جاری می‌شود) می‌نویسد: «یعنی هنگام نوشتن و آنگاه که زبانه سخن می‌گوید و آنچه قلب من بر آن احاطه دارد، حتی هنگام القاء الهامات الهی، در همه این امور، ابن عربی هیچ محلی که ممکن است شیطان در آن اختلال کند، رها نکرده است. اما این تعابیر به زبان ادب از ناحیه عرفا در هنگام سخن گفتن است، و گرنه انسان فانی کامل که از ناحیه خداوند به او امور القاء می‌شود، خداوند قلب او را گسترده و آن را پر نموده است، بنابراین برای غیر خداوند فضا و جایی که کسی بتواند در آن طمع کند وجود ندارد. آنچه بر نفس خطور می‌کند و در آن بهره‌های نفسانی وجود دارد و بر ظاهر قلب واقع می‌شود برای کسی که محل القاء الهی را پاک نگردانیده است. اما ابن عربی، که خداوند از او خشنود باد، از القانات شیطانی محفوظ و معصوم است و این حفاظت عصمت در عالی‌ترین درجه خود است، آن هم از ناحیه مبدأ آن که خداوند می‌باشد.» (جندی، شرح فصوص الحکم، ۱۳۰)

این تعابیر حکایت از معصوم بودن ابن عربی نزد جندی دارد که ادعائی بس بزرگ است.

دلایل جندی بر خاتمیت ابن عربی

جندی در ذیل عبارت ابن عربی در فص شیشی «و منا من علم و لم یقل مثل هذا و هو أعلى القول، بل أعطاه العلم السکوت، ما أعطاه العجز و هذا هو أعلى عالم بالله، و لیس هذا العلم إلا لخاتم الرسل و خاتم الأولیاء، و ما یراه أحد من الأنبیاء و الرسل إلا من مشکاة الرسول الخاتم و ما یراه أحد من الأولیاء إلا من مشکاة الولی الخاتم» (ابن عربی، فصوص الحکم، ۱/ ۶۲) به دلایل خاتم بودن ابن عربی می‌پردازد و دلایل مختلفی برای اثبات این مطلب ارائه کرده است. ما تلاش می‌کنیم ابتدا تمامی دلایل خاتمیت ابن عربی را مطرح و سپس به نقد آن‌ها بپردازیم.

۱ - حکیم ترمذی مسائلی پیچیده و مشکلی را مطرح کرده است و گفته این سؤالات را آنچنان‌که شایسته است فقط خاتم اولیاء پاسخ می‌دهد. او گفته است که اسم این خاتم پاسخ دهنده، هم نام حکیم سؤال کننده است نیز اسم پدرش مطابق با اسم پدر اوست. ابن عربی پاسخ این سؤالات را در فتوحات مکیه به طور تفصیلی ارائه کرده است. (ابن عربی، الفتوحات المکیه، ۲/ ۳۹-۱۳۹) وی سپس می‌گوید من در رساله «النصوص الواردة بالأدلة علی ختمیة ولاية الخصوص»^۱ به این امر بر ختمیت ابن عربی استدلال کرده‌ام.

۲ - مشاهده غیبی قلبی وی که در قرطبه دیده است. در آن مشاهده فرود ارواح سیارات و ارواح منازل قمر که ۲۸ عدد نه به تعداد حروف الفبای عربی، را دیده است. آن‌ها در صورت کنیزکان بسیار زیبا و نورانی فرو می‌آمدند، با تمامی آن‌ها مباشرت داشته و بکارت آن‌ها را از بین برده است. این شهود را تنها کامل‌ترین وارثان حضرت محمد (ص) در ختمیت خصوص مذکور می‌بینند.

۳ - بین دو شانه‌اش در همانجایی که برای پیامبر (ص) خاتم انبیاء علامتی همچون تخم کبوتر وجود داشت، برای این خاتم نیز گودی شبیه آن وجود داشته است. این امر اشاره به آن دارد که خاتمیت پیامبر اسلام ظاهری، آشکار و فعلی بوده است و خاتمیت ابن عربی باطنی، انفعالی و پنهان است.

۴ - آنگاه که خداوند شبی در نیمه ماه نزد من آمد و به من بشارت داد که پایان امر از آن من است. (ابن عربی، دیوان ابن عربی، ۳۱۰) وی در ادامه همین قصیده می‌گوید:

«من خاتم اولیاء محمد هستم، آن هم خاتم اختصاصی در بیابان و بادیه و شهر» (همان، ۳۱۲)

۱. مؤید الدین الجندی، شرح فصوص الحکم (الجندی)، بوستان کتاب - قم، چاپ: دوم، ۱۴۲۳ ق.

۵ - خداوند بزرگ‌تر از آن است که توصیف شود و بزرگی لباس من است، روشنایی ماه من است و نور خورشید من

شرق همان غرب من است و غروب‌ها مشرق من، دوری همان نزدیکی من است و نزدیکی همان دوری من است.

جهنم عالم غیب من است و بهشت عالم شهادت و حقایق آفرینش جدید اشارات من
 آنگاه که بخواهی آن‌را در بهشت من تنزیه کنی تمام جهان را در آینه من می‌بینی
 هنگامی که روی برمی‌گردانم می‌بینم که من پیشوایم و هیچ فردی وجود ندارد که پشت سر من جانشین
 من باشد. (ابن عربی، الفتوحات المکیة، ۹/۱)

۶ - وی در شعری دیگر می‌نویسد: ای پیامبر و ای سرزمین من آنچه می‌گویم حق است، به من گفت
 صادقانه سخن گفتمی، تو سایه ردای منی

پس سپاس گو و در ستایش پروردگارت کوشا باش. به تحقیق حقایق اشیاء به تو بخشیده شده است.
 پراکنده کن بر ما از شأن پروردگارت، آنچه را که قلب حفظ شده تو، تاریکی‌ها روشن کرده است.
 از هر حقی که بر حقیقتی پایدار است و بدون خرید زحمت به سوی تو می‌آید و تو مالک آن می‌شوی.
 (و آن مملوک تو می‌شود) (ابن عربی، الفتوحات المکیة، ۳/۱)

۷ - من بدون شک خاتم ولایتم این ختمیت ارثی است که از پیامبر هاشمی و حضرت مسیح به من
 رسیده است. «أنا ختم الولاية دون شك، لورث الهاشمی مع المسیح» (همان، ۲۴۴)

۸ - ابن عربی در فص شیشی می‌گوید: پس حق آئینه‌ی توست که خود را در آن می‌بینی و تو آئینه‌ی
 حقی که اسماء خود و ظهور احکام آن را در تو می‌بیند و آئینه عین حق است. پس امر در هم شد و به هم
 گشت. بعضی از ما در علم خود دست خوش حیرت گشت و گفت: «العجز عن درک الادراک ادراک» و
 بعضی دیگر علم پیدا کرد و چیزی نگفت، و هیچ نگفتن بالاترین گفتار است. او از علم خود به خاموشی
 رسید چنان‌که آن دیگری به عجز رسید؛ و آن‌که به خاموشی رسید، در علم به حق بالاترین است و این
 درجه از علم جز خاتم رسل و خاتم اولیاء را حاصل نیامد.

هیچ‌یک از انبیاء و مرسلین حق را نمی‌بیند مگر از مشکات رسول خاتم. و باز هیچ‌یک از اولیاء او را
 نمی‌بیند مگر از مشکات ولی خاتم. حتی رسولان حق اگر او را ببینند، از مشکات خاتم اولیاء می‌بینند.
 هر چند رشته‌ی رسالت و نبوت، یعنی نبوت و رسالت تشریح، قطع شده است ولی رشته‌ی ولایت هرگز
 قطع نمی‌شود. پس رسولان، از آن حیث که ولی باشند، حق را جز از مشکات خاتم اولیاء نمی‌بینند و چون
 رسولان چنان‌اند اولیائی که در درجات پایین‌تر هستند چگونه چنان نباشند؟

اگر چه خاتم اولیاء تابع احکامی است که خاتم رسل تشریح فرموده است، لیکن این منافی مقام او نیست و سخنی را که گفتیم نقض نمی‌کند، زیرا که او از یک روی فروتر است و از روی دیگر برتر. و در ظاهر شرع ما نیز آنچه در ترجیح حکم عمر درباره‌ی اسیران بدر و حدیث تأبیر نخل^۱ وارد شده موید این سخن است. کامل را لازم نمی‌آید که در هر چیز و در هر پایه مقدم بر دیگران باشد و مردان راه را نظر بر تقدم در مرتبه‌ی علم بالله است که مطلوب آنان در آنجاست و خاطر ایشان را به حوادث جهان تعلقی نباشد. پس آنچه را گفتیم به تحقق پیوند (فهم کن).

و چون پیغمبر نبوت را به دیواری از خشت مانده کرد که ساختمان آن کامل شده و تنها یک جای خشت از آن خالی مانده، پس پیغمبر خود آن خشت بود. پیغمبر آن را همان یک خشت که در حدیث فرموده است می‌بیند. اما خاتم اولیاء را نیز این رویا دست می‌دهد و همان را که پیغمبر تمثیل فرمود می‌بیند، لیکن در دیوار جای دو خشت را خالی می‌یابد: خشت‌های دیوار پاره‌ای زرین و پاره‌ای سیمین‌اند و این دو خشت را می‌بیند که دیوار کم دارد و بدان‌ها کمال می‌پذیرد؛ خشتی از زر و خشتی از سیم. پس خود را به جای آن دو خشت می‌بیند. خاتم اولیاء همان دو خشت است که دیوار به آن کمال می‌یابد.

و سبب آن که خاتم اولیاء آن را دو خشت می‌بیند این است که وی به ظاهر خاتم اولیاء و احکام تابعه‌ی آن می‌باشد. ولی خاتم اولیاء همان را که به صورت ظاهر به طریق متابعت فرا می‌گیرد در باطن بی‌واسطه از خدا می‌گیرد، زیرا که او امر را چنان‌که هست می‌بیند و باید که این‌گونه ببیند، چه خاتم اولیاء در باطن به جای خشت زرین است و از همان معدنی که فرشته‌ی وحی پیغمبر را فرا گرفت، می‌گیرد. پس اگر آنچه را که اشارت کردم دریابی، علم نافع به هر چیز حاصل کرده‌ای.

انبیاء از زمان آدم تا آخرین آنان بی‌هیچ استثنا از مشکات خاتم النبیین اخذ کرده‌اند و اگر چه وجود خاکی خاتم النبیین متأخر افتاد، این حقیقت او موجود بود و همان است که فرمود: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین.» و حال آن‌که انبیاء دیگر آنگاه به نبوت می‌رسیدند که مبعوث می‌شدند. همین‌طور خاتم اولیاء ولی بود و آدم در میان آب و گل بود و ولایت اولیاء دیگر موقوف بود به تحصیل شرایط ولایت، یعنی اتصاف به اخلاق الهی، زیرا که «ولیی حمید» نام خداوند است.

نسبت خاتم انبیاء با خاتم اولیاء از حیث ولایت همان است که نسبت سایر پیغمبران و رسولان با او، زیرا او هم ولی است و هم رسول و هم نبی، و خاتم اولیاء ولی و وارث است که بی‌واسطه از اصل فرا می‌گیرد و تمام مراتب را مشاهده می‌کند. او حسنه‌ای است از حسنات خاتم رسولان محمد (ص) که پیشوای

۱. این روایت از سوی شیعه نقد شده است: ر.ک: مصادر الفقه الإسلامی و منابعه، ۱۲۶؛ مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ۱/ ۵۸۸.

جماعت و سید فرزندان آدم در گشودن باب شفاعت است. پس حق تعالی حال و مقامی را ویژه‌ی او فرمود و آن را به دیگر پیغمبران تعمیم نداد و محمد (ص) بدین ویژگی بر اسماء الهیه مقدم است، زیرا رحمان که اسم بخشایش‌گر حق است نزد منتقم که اسم دادستان اوست برای گرفتاران شفاعت نمی‌کند مگر بعد از شفاعت شفاعت‌گران. پس محمد در این مقام خاص به سیادت دست یافت و هر کس مراتب و مقامات را دریابد، قبول چنین سخنی برایش مشکل نباشد. (ابن عربی، فصوص الحکم، ۱/ ۶۲-۶۴؛ با استفاده از ترجمه محمد علی موحد و صمد موحد، ۲۰۶-۲۰۹) در اینجا دلایل جندی به پایان می‌رسد (جندی، شرح فصوص الحکم، ۲۵۰-۲۵۲).

هرچند دلایل خاتمیت ابن عربی به همین موارد یاد شده پایان نمی‌پذیرد و می‌توان شواهد دیگری از آثارش را دلیل بر این موضوع یافت؛ اما از آنجا که موضوع این مقاله منحصر به دلایل جندی است فقط به استدلال‌های وی اکتفا کردیم.

نقد این دیدگاه

معصوم نبودن ابن عربی

عبارت‌های گوناگونی از ابن عربی می‌توان یافت که مخالف معصوم بودن او است، از جمله آن‌ها ابیاتی در دیوان وی که به صراحت عدم عصمت خود را اعلام می‌دارد:

«ولست فیه بمعصوم و ان غلطت الفاظنا فعلی التحقیق یوقفنی» (ابن عربی، دیوان ابن عربی، ۳۰۲)

«ولست بمعصوم ولكن شهودنا هوالعصمه الغراء فی الانجم الزهر» (همان، ۳۱۱)

«و ما انا بمعصوم ولست بعاصم اذا طلعت شمسی بنجم سعودی» (همان، ۳۶۵)

چگونه ممکن است ابن عربی مصون از خطا باشد در حالی که هیچ‌یک از عرفا و شارحان دیگر، حتی افرادی همچون قونوی که مدتی در محضر استاد و پدر خوانده خود شاگردی کرده چنین ادعایی را نکرده‌اند.

چگونه امکان دارد ابن عربی مصون از خطا باشد در حالی که در همین موضوع ختم ولایت و در موضوع اینکه آیا خاتم‌اولیاء همان حضرت مهدی (عج) است. عبارات متشتت و مختلف و متناقضی داشته باشد. حتی قیصری که به او ارادت ویژه دارد به چنین امری اعتقاد ندارد.

اینک پاسخ شواهد و به تعبیر دیگر رد دلایل جندی به ترتیب:

در مورد استدلال اول باید گفت: متأسفانه بخشی از شواهد و دلایل وی خالی از سند و دلیل قانع‌کننده است. حکیم ترمذی در کجا چنین ادعایی که کرده است که این سوالات را خاتم اولیاء پاسخ می‌گوید؟ از

کدام عبارات کتاب ختم اولیاء او و یا آثار دیگرش می‌توان چنین عبارتی را بدست آورد؟ گذشته از اینکه خود وی در همین کتاب ختم الاولیاء به پاسخ بخشی از سوالات پرداخته است. ابن عربی به صراحت اعلام می‌کند که حکیم ترمذی به او اشاره کرده است: «اشار الیه الترمذی بختمه و لم ییده و القلب منه سلیم.» (ابن عربی، عنقاء مغرب فی ختم الاولیاء و شمس المغرب، ۱۰؛ ابن عربی، دیوان ابن عربی، ۲۹) و با مراجعه به کتاب ختم الاولیاء می‌توان عبارات وی را با حضرت مهدی (عج) و یا حداقل یک نفر دیگر غیر از ابن عربی مطابقت داد (حکیم ترمذی، ختم الاولیاء، فصل دهم، ۳۴۶ و فصل سیزدهم، ۳۶۷). حکیم ترمذی در پایان کتاب ختم الاولیاء از حضرت مهدی به عنوان فرد برتر از ابوبکر یاد می‌کند و همین امر باعث تبعید وی می‌شود:

شاگرد از او پرسید: «آیا ممکن است که در این زمان کسی باشد که با ابوبکر و عمر هم‌تراز باشد؟» او پاسخ داد: اگر منظورت اعمال آن‌هاست، نه! ولی اگر نظرت به درجات معنوی است، [وجود چنان کسانی در این زمان] غیر قابل تصور نیست، چرا که درجات به کاربرد وسائل قلب بستگی دارد، در حالی که قسمت شخص در هر درجه بستگی به اعمال وی دارد. چه چیز رحمت خدا را از مردم این روزگار باز می‌دارد که نتیجتاً در میان مردم نه سابق می‌ماند نه مقرب، نه برگزیده و نه منتخب (مجتبی و مصطفی)؟ از این‌ها گذشته، آیا قرار نیست که مهدی در پایان آخر زمان بیاید؟ به علاوه، مهدی در دوران فترت به عدل قیام می‌کند و از انجام این کار عاجز نخواهد بود. آیا در آخر زمان کسی وجود نخواهد داشت که او را ختم ولایت باشد؟ او در روز داوری (یوم الموقف) حجت خدا بر همه‌ی اولیاء خواهد بود. همان‌طور که محمد (ص) آخر پیامبران بود و ختم نبوت به او عطا شده بود - و حجت خداوند بر جمیع انبیاست - این ولی نیز در آخر الزمان خواهد آمد. (حکیم ترمذی، ختم الاولیاء، ۴۳۶)

در مورد استدلال دوم و این مکاشفه چند نکته را باید گوشزد کرد:

الف- در منابع عرفانی چنین رؤیائی از سوی ابن عربی و دیگر عرفا یافت نشد، متأسفانه جندی نیز خود آدرس دقیقی از آن ارائه نمی‌کند.

ب- چنان‌که به صراحت می‌گوید این ارواح سیارات در صورت کنیزکان زیباروی نورانی بودند، پر روشن است که با موجودات روحانی امکان همبستری و ازاله بکارت وجود ندارد. نیز مباشرت با ۲۸ کنیز نورانی چه جای مباهات دارد. مثل اینکه جندی توجه نکرده است که عرفا تنها به حق توجه دارند و فقط از زیبایی او لذت می‌برند و این امور از دید آن‌ها آنقدر جاذبه ندارد. جندی ناخواسته ابن عربی را عیاشی معرفی می‌کند که به این‌گونه رفتارها مباهات می‌نماید.

ج- چه دلیلی وجود دارد که دیدن این مکاشفه تنها برای کامل‌ترین وارثان پیامبر (ص) اتفاق افتد؟

ادعائی که هیچ برهانی ندارد. در ضمن جندی بر اساس چه مدرکی این را ادعا دارد؟
 د - به طور کلی در مورد رؤیا باید گفت: چه دلیلی بر درست بودن این ادعا وجود دارد؟
 از استدلال سوم تا آخر همه موارد آرزوها و ادعاهای بی‌اساسی است که گاهی به‌عنوان دعا و درخواست از خداوند و گاهی به‌عنوان یک آرزو مطرح می‌شود و هرگز نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان دلایلی بر خاتمیت وی دانست.

اعتراف ابن عربی به وجود خاتم اولیاء^۱

از این‌ها که بگذریم می‌توان از آثار ابن عربی، به‌ویژه فتوحات مواردی را مطرح کرد که خود اذعان به خاتم بودن فرد دیگری دارد و این مهم را در چند جا به صراحت مطرح می‌کند. از جمله آن‌ها:
 ۱ - در فتوحات مکیه (۱/ ۱۸۴) می‌گوید:

«بدان که ناچار باید حضرت عیسی (ع) فرود آید و بایستی به حکم شریعت محمد (ص) در میان ما حکم کند و... وی در ادامه می‌نویسد برای ولایت محمدی مخصوص شریعت پیامبر اسلام (ص) خاتم ویژه‌ای وجود دارد که مرتبه‌اش پایین‌تر از حضرت عیسی (ع) است زیرا حضرت عیسی رسول است. او در زمان ما متولد شده است و او را دیده‌ام و با او گفتگو داشته‌ام. نشانه ختمیتی را که در اوست مشاهده کرده‌ام. بعد از او ولی دیگری نخواهد بود مگر اینکه به او برمی‌گردد، چنان‌که هیچ پیامبری بعد از حضرت محمد (ص) نیست مگر این‌که به او برمی‌گردد مثل حضرت عیسی هنگامی که در آخر الزمان فرود می‌آید. پس نسبت هر ولی بعد از این خاتم تا روز قیامت در این امت هم چون نسبت هر پیامبری است که در نبوت بعد از حضرت محمد (ص) می‌آید مثل الیاس (ع)، عیسی (ع) و خضر (ع).

۲- در پاسخ به سؤال اول حکیم ترمذی در کتاب ختم الاولیاء می‌گوید:

اما زمان خاتم محمدی همین الآن است. او را در شهر فاس در سال ۵۹۵ در یک گروهی از اهل طریق (عرفا) دیده‌ایم و شناخته‌ایم. خداوند سعادت وی را به اتمام رسانده است. تفصیل آن در عبارات قیصری گذشت (همان، ۲/ ۴۱).

۳- در پاسخ سؤال ۱۳ به حکیم ترمذی می‌گوید:

«ختم ولایت محمدی الآن موجود است...» (همان، ۲/ ۴۹) عبارات آن در مورد ۴ قیصری به طور

کامل آمد)

۱ - در مقاله «خاتم الاولیاء بر اساس آثار ابن عربی» به اثبات خاتمیت علی (ع) و حضرت مهدی (عج) پرداخته‌ام. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار و تابستان ۱۳۷۸ هجری شمسی، شماره ۱ و ۲، صص ۷۳-۱۰۶

۴ - از حضرت عیسی (ع) سخن می‌گویند و می‌نویسد: «هر چند حضرت عیسی (ع) خاتم است اما او تحت این خاتم محمدی قرار دارد، حدیث این خاتم را در شهر فاس در سال ۹۵۴ دانستم خداوند او را به من شناساند و نشانه او را به من عطا کرد، نام او را نمی‌برم، جایگاه او نسبت به پیامبر (ص) همچون یک موی از بدن اوست. از این رو به طور اجمال می‌توان او را درک کرد، اما به طور تفصیلی قابل شناخت نیست، مگر کسی که خداوند او را عالم کرده است.» (همان، ۵۱۴/۳)

۵ - در فتوحات (۹/۲) باب ۷۳ در انواع اولیاء می‌نویسد: «یکی از ایشان خاتم اولیاء است. او در کل عالم یکی است، خداوند با او ولایت محمدی را پایان می‌دهد، در میان اولیای محمدی بالاتر از او وجود ندارد. البته ختم دیگری نیز وجود دارد که خداوند با او ولایت عام از آدم تا آخرین ولی را پایان می‌دهد. او حضرت عیسی (ع) است. او ختم اولیاء است چنانکه ختم دوره ملک بود. بنابراین روز قیامت دو حشر دارد: یکی در امت محمد (ص) محشور می‌شود و دیگری با رسولان الهی به عنوان رسول.»
چنانچه از عبارتهای ابن عربی فهمیده می‌شود، خاتم اولیاء محمدی در کل عالم یکی است و خداوند با او ولایت محمدی را پایان می‌دهد.

نتیجه‌گیری

- ۱ - قیصری در خاتم بودن ابن عربی شک دارد، و در صورت پذیرش او را خاتم ولایت مقید محمدی می‌داند نه ولایت مطلقه.
- ۲ - ابن عربی آنچنان که جندی ادعا کرده است معصوم نیست و خود به خطا کار بودنش اقرار دارد.
- ۳ - دلایل جندی نمی‌تواند مدعای وی را اثبات کند، مگر آن‌که او را در حد ولایت مقید مورد نظر قیصری تنزل دهد.
- ۴ - چگونه ممکن است ابن عربی با این اوصاف خاتم اولیاء باشد، خاتمی که در سال ۶۳۸ از دنیا رفته است؛ درحالی‌که هنوز آخرالزمان نیامده است و حضرت عیسی (ع) از آسمان نازل نشده است.
- ۵ - از سویی حضرت عیسی بعد از ظهور حضرت مهدی (ع) نازل می‌شود و تحت فرمان او قرار می‌گیرد و از سوی دیگر خاتم اولیاء محمدی در کل عالم تنها یک نفر است و ابن عربی نمی‌تواند آن خاتم باشد چون از دنیا رفته است.
- ۶ - حضرت مهدی با خصوصیاتی که ابن عربی در باب ۳۶۶ فتوحات مطرح می‌کند ظاهر خواهد شد. نیز امکان وجود آن ولی در زمان ابن عربی وجود داشته است چنانکه او را در شهر فاس در سال ۵۹۵ دیده و نشانه خاتمیت او را نیز مشاهده کرده است.

۷ - یکی از شرایط رستاخیز ظهور خاتم اولیاء است و ابن عربی در سال ۶۳۸ هجری قمری از دنیا رفته است.

۸ - یکی از ویژگی‌های خاتم اولیاء این است که عالمان دیگر به واسطه او از خداوند فیض می‌گیرند، در صورتی که آن خاتم از دنیا رفته باشد چگونه ممکن است از مشکات وجود او پس از مرگ ارتباط عالمان مسلمان با خداوند برقرار شود.

همه این‌ها نشان از آن دارد که حضرت مهدی همان خاتم اولیاء محمدی است و اینکه گاهی به صراحت می‌گوید غیر از حضرت مهدی است، باید بر تقیه وی حمل شود.

منابع

قرآن کریم

- ابن عربی، محمد بن علی، *الفتوحات المکیة* (اربع مجلدات)، بیروت: دار الصادر، بی‌تا.
- _____، *دیوان ابن عربی*، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ق.
- _____، *عناء مغرب فی ختم الاولیاء و شمس المغرب*، تحقیق و تصحیح: عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی الدرقاوی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶ ق.
- _____، *فصوص الحکم*، تعلیق و تصحیح ابو العلاء عفیفی، تهران: الزهراء، ۱۳۶۶.
- احمدی میانجی، علی، *مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم*، قم: دار الحدیث، ۱۴۱۹ ق.
- جنیدی، مؤیدالدین محمود، *شرح فصوص الحکم*، تحقیق و تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب، ۱۴۲۳ ق.
- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *ثلاثة مصنفات للحکیم الترمذی* (شامل کتاب سیرة الاولیاء، جواب المسائل التي ساله اهل سرخس عنها، جواب کتاب من الری)، تصحیح و تعلیق بیرند رانکه، بیروت: دار النشر فرانتس شتاینر شتوتگارت، ۱۹۹۲ م.
- _____، *ختم الاولیاء*، تحقیق و تصحیح: عثمان اسماعیل یحیی، بیروت: مهد الآداب الشرقیة، ۱۴۲۲ ق.
- _____، *ختم الاولیاء*، وضع حواشیه الشیخ عبد الوارث محمد علی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۹ م.
- خواجهی، محمد، *ترجمه فتوحات مکیه ابن عربی*، تهران: مولی، ۱۳۸۴.
- سبحانی تبریزی، جعفر، *مصادر الفقه الإسلامی و منابعه*، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۹ ق.
- سید موسوی، سید حسین، «خاتم الاولیاء»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*،

بهار و تابستان ۱۳۷۸ هجری شمسی، شماره ۱ و ۲، صص ۷۳-۱۰۶.

قیصری، داود بن محمود، شرح القیصری علی تائیه ابن الفارض الکبری، تحقیق و تصحیح: احمد فرید المزیدی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۵ ق.

_____، شرح فصوص الحکم، تحقیق و تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

_____، مقدمه‌ی قیصری بر شرح تائیه ابن فارض، (این رساله در مجموعه‌ای با عنوان کلی پشت جلد «نصوص فلسفیه» تحت اشراف دکتر عثمان امین، و بخش «الحکمة المتعالیه فی الاسلام (نصوص تاریخیه لم تنشر)» تصدیق و تعلیق و تحقیق دکتر عثمان یحیی، با عنوان «کتاب فی علم التصوف» از ص ۲۲۳ تا ۲۸۰ چاپ شده است)، مصر: هیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۷۶ م.

موحد، محمد علی و صمد موحد، ترجمه فصوص الحکم، تهران: کارنامه، ۱۳۸۵.